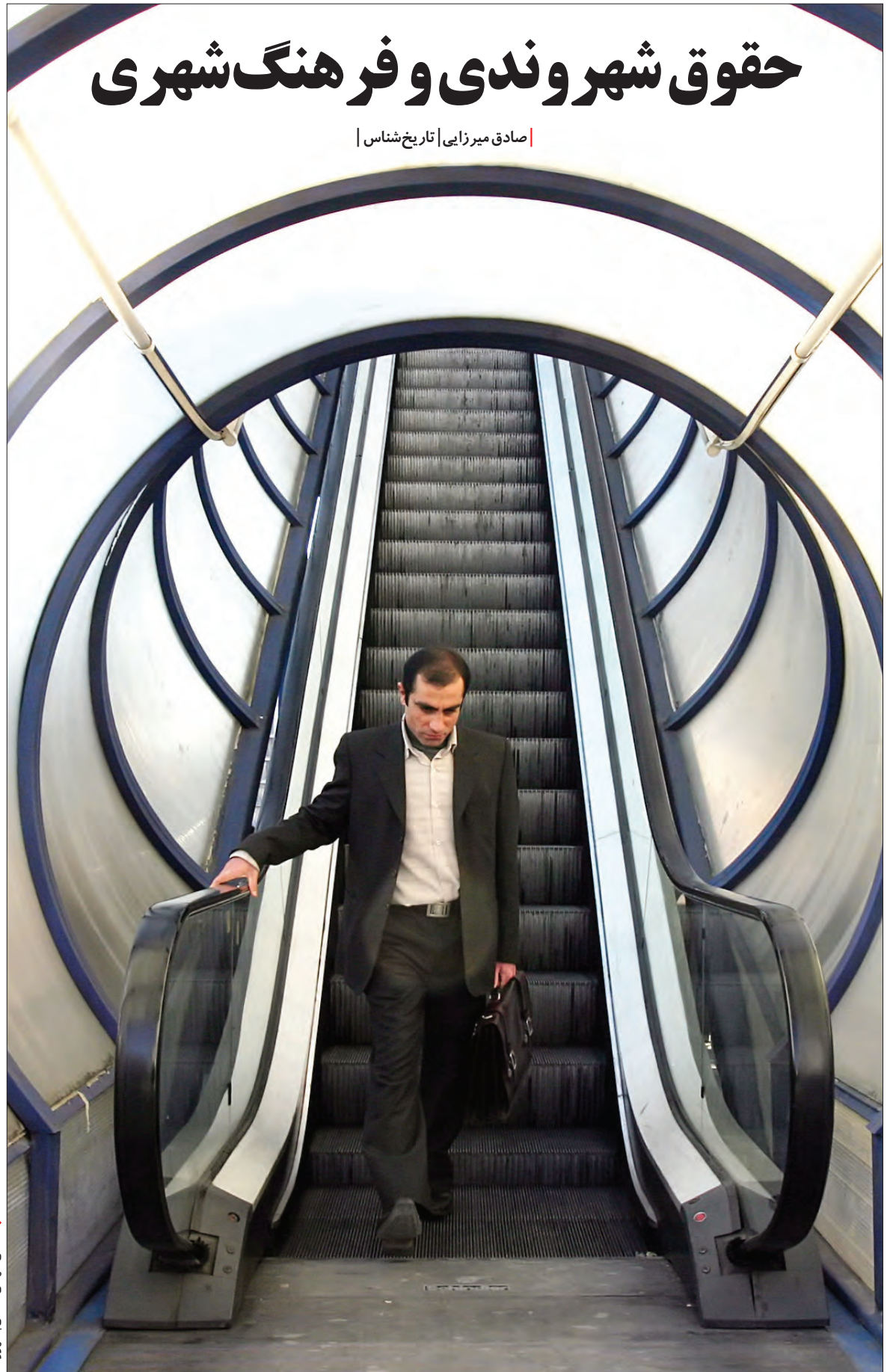


حقوق شهروندی و فرهنگ شهری

صادق میرزایی | تاریخ‌شناس |



عکس: بهمن حسینی | شهر نو

گرامی داشتن مردم در تمامی فرهنگ‌ها جایگاه اولایی دارد و تمامی بزرگان و صاحبان اندیشه بر آن تأکید داشته‌اند. رعایت حرمت انسان‌ها، بنیادی‌ترین ارزش نظام اسلامی است. بین رضایت مردم و رضایت خداوند و بین تکریم انسان‌ها و تکریم خداوند، ارتباط مستقیم وجود دارد. در جهان بینی اسلامی، راه خدا از میان خلق می‌گذرد، یعنی بدون تکریم انسان‌ها و جلب رضایت آنها، رضایت و بندگی خداوند امکان پذیر نخواهد بود.

چنانچه امر مومنان علیه السلام می‌فرماید: «جعل الله سبحانه حقوق عباده مقدمه لحقوقه فمن باحق حقوق عبدالله کان ذلک مؤدیاً الی الیقام بحق الله تعالی» خداوند سبحان حقوق بندگانش را بر حقوق خودش مقدم قرار داده، پس هر کس نسبت به استیفای حقوق بندگان خدا اقدام کند، این امر به ادای حقوق خداوند منجر خواهد شد. (شرح غرر الحکم، ج ۳/ص ۳۷۰)

برای رسیدن به رضای الهی باید از دالان و کریدور به‌دست آوردن رضایت مردم گذشت. با توسعه زندگی شهری و حاکم شدن قواعد جدید بر زندگی مردم، سبک زندگی جامعه ایرانی نیز دچار دگرگونی‌های فراوانی شده که بالطبع، مشکلات و ناهنجاری‌های فراوانی را نیز با خود به ارمان آورده است. از دید جامعه‌شناسی و به دنبال آن تولید فراوان خودرو و روانه ساختن آن به بازار، بدون توجه به ظرفیت شهر، نیاز به ساخت بزرگراه‌ها و خیابان‌های بیشتر را ضروری ساخته است. طبیعتاً آمد و شد رهگذران از این خیابان‌ها و بزرگراه‌ها - برای ایجاد امنیت رهگذران و سهولت تردد خودروها - لوازمی را می‌طلبد که منجر به وجود آمدن زیرگذرهای خاص رهگذران و پل‌های عابر پیاده شده است.

حال سوال این است که با توسعه فضای شهری

و ایجاد امکانات و وسایل رفاهی جهت داشتن زندگی بهتر؟

۱) با فرهنگ استفاده از این وسایل نیز پدیدار شده و به عبارتی دیگر به موازات توسعه فضای شهری، توسعه فرهنگ زندگی شهری نیز حاصل شده است یا خیر؟

۲) همچنین نقش دستگاه‌های ذریبط و متولی در راستای فرهنگ‌سازی و سهولت استفاده از این امکانات به خصوص پل‌های عابر پیاده چیست؟

حال با معضلاتی که بعضاً روی پل‌های عابر پیاده گریبانگیر رهگذران‌رامی گیرد:

- نظیر اجتماع و بی‌توجهی و لگردان، معترضان و افسردگی بی‌سرپرست روی پل‌ها و ایجاد مزاحمت برای رهگذران و به‌طور خاص بانوان - با نصب تابلوهای بزرگ راهنمایی و رانندگی یا تبلیغاتی روی پل‌ها و سلب میدان دید و حاشیسه امن ایجاد شده پل‌ها برای مسائل خلاف اخلاق و مزاحمت‌های احتمالی برای رهگذران چه باید کرد؟

فشار از تمامی این مسائل چرا شهروندان ایرانی، آن گونه شایسته و زیننده یک ایرانی است، الزامی در استفاده از پل‌های عابر پیاده نداشته و ندارند و تا حد امکان با عبور از عرض خیابان و ایجاد خطر برای خود و دیگران و به هم زدن نظم عمومی شهر، مشکل آفرین می‌شوند؟ مدتی است شعار فرهنگ‌سازی در راستای زندگی شهری مطرح شده و همگان داد سخن در این رابطه سر داده‌اند؛ شکی نیست که فرهنگ‌سازی شهری

نهایت چیزی که می‌توان گفت این است که با توجه به پیوسته بودن اجزای فرهنگ و مهندسی فرهنگی این که معضلات و ناهنجاری‌های اجتماعی و فرهنگی را نمی‌توان مقوله‌هایی جدا از هم تصور کرد، باید گفت که یک زنجیره گسترده‌ای از معضلات فرهنگی پیش‌رو داریم که با دست‌گذاردن روی هر یک از معضلات، بحران‌های دیگری بر جای خواهد ماند.

راه‌حل اساسی و بلندمدت که در حقیقت نه فقط این مشکل، بلکه بسیاری از معضلات دیگر را حل می‌کند، برنامه‌ریزی اساسی برای نسل آینده از دوره خردسالی و نهادینه کردن حقوق شهروندی و فرهنگ شهری در زمینه‌های مختلف با آموزش صحیح به این نسل است. ضمن این که از آموزش بزرگسالان به طرق مختلف نیز نباید غافل شد. دولت و سایر متولیان فرهنگی باید نهایت تلاش و کوشش خود را در راستای آموزش صحیح حقوق شهروندی از طریق دست‌انداوم‌دهنده‌های کودک کرده تا شاهد اثربخشی و کارایی بیشتری باشیم.

پیشنهادهای این است که متولیان امور فرهنگی و حقوق شهروندی در راستای نهادینه ساختن فرهنگ شهری در هماهنگی با آموزش و پرورش تلاش کنند تا کودکان و نوجوانان ما به مرور زمان با حقوق شهروندی خود در دبستان و مهدها آشنا شده تا شاهد نسلی پایبند به حقوق شهروندی داشته باشیم. گنجاندن مسائلی مربوط به مهارت‌های زندگی و همچنین حقوق شهروندی به صورت کاملاً جدی و اساسی (نه فقط صوری و فرمالیته) در دروس مدارس باید جدی تلقی شود.

ایمیلی یکی از دوستان برایم فرستاد که بسیار جالب بود؛ تصاویری به هم پیوسته از یکی از مدارس زاین. به‌عنوان یکی از واحدهای درسی کودکان دبستانی ملزم بودند که سرویس بهداشتی مدرسه را خود نظافت کنند. این عمل چه پیامی می‌تواند داشته باشد؟ جدای از حس مسئولیت‌پذیری، آیا آشنا شدن با وظایف خود به‌عنوان یک شهروند نیست؟ یک شهروند باید بداند که عبور از پل عابر پیاده نه فقط نماد آدم خوب و شهروند نمونه بودن است، بلکه باید به‌عنوان یک وظیفه تلقی شود و خود را ملزم به رعایت آن بداند. باید این گونه کودکان و افراد جامعه را مسئولیت‌پذیر و صاحب فرهنگی عالی بار آورد که در ضمیر ناخودآگاه او گنجانده شود که عبور از پل عابر پیاده به‌عنوان یک وظیفه برای او تلقی می‌شود و همان گونه که او حق ندارد از فضای حریم شخصی افراد گذر کند، همچنین حق ندارد از عرض بزرگراه یا خیابان عبور کند. اما در رابطه با معترضان بی‌خانمان و ولگردان خیابانی (اگر این اصطلاح برای آن صحیح تلقی شود) که در پارک‌ها و روی پل‌های عابر پیاده بی‌توجه و شب‌گذرانی می‌کنند، چه می‌توان گفت؟

آیا جمع‌آوری آنان برای هر شب کار راحت و سادهای است؟ آیا هزینه کردن مبالغ کلان جهت بازپروری آنان که دیگر در مسیر مردم قرار نگرفته و تولید مشکل نکنند، کار امکان‌پذیری است؟ در کنار مدیریت کردن این گونه افراد که مشکل ساز نشوند، اگر بخش اندکی از این مبالغ صرف آموزش و توجیه کردن خانواده‌ها در رابطه با مواد مخدر و اعتیاد شود، مشکل از ریشه حل خواهد شد و دیگر شاهد به وجود آمدن چنین معضلاتی نخواهیم بود؛ یعنی همان جمله معروف پیشگیری بهتر از درمان است. اما می‌توان برای کوتاهمدت یا ایجاد فضاهایی جهت استراحت و خوابیدن این گونه افراد (که شبیه کمپ‌های ترک اعتیاد نبوده و این احساس به آن منتقل نشود که تحت کنترل هستند، نظیر آل‌چیق‌ها و اتاقک‌هایی در پارک‌ها یا جنب پایانه‌های مسافربری...) حداقل از ایجاد مزاحمت آنها برای عابران از پل‌های عابر پیاده تا حدودی جلوگیری کنیم.

شاید بتوان گفت به علت توسعه یافتگی مدنی لااقل از زمان قاجار، رابطه دولت و ملت پیوسته یک رابطه حاکم و محکومی بوده است که طرف قدرتمند از قدرت و زورگویی وارد شده و مردم هم پذیرفته‌اند که در برابر سیاست‌های بالادستی هیچ قدرتی نداشته و ندارند و باید تسلیم محض باشند. یعنی رویای دو سویه در زورگویی و ستم‌پذیری نوع مردم وجود داشته و به صورت سنت درآمده است. با پیروزی انقلاب اسلامی بسیاری از سدهای موجود میان مردم و حاکمیت شکسته شد، اما گذر زمان نشان داد که سایه‌هایی سبب فاصله گرفتن مردم و دولتی می‌شود.

روحیه تک‌محوری بودن و کار گروهی نکردن ما ایرانی‌ها که در دهه‌های از خردمخوری نیز در آن مشاهده می‌شود، خود مزید بر علت است که هر کس خود را در هر جایگاهی که می‌بیند بر حق دانسته و طرف مقابل را مسلوب‌الحق و الاختیار، تصور می‌کند که ظاهر و قشر دوم کراسی می‌شد فریاد و خوبی نداشته، اما بطن و حقیقت آن که آگاهی مردم از حقوق حقه خود و مشارکت آنان در روند مردم‌سالاری است، به موازات این قشر رشد نکرده است. مردم در مسائل خرد خود راز دولت بی‌گانه می‌بینند و همین امر سبب همکاری نکردن آنان با دولت در برخی از موارد است. اما اگر هم کارگزاران و هم مردم تلاش در رسیدن به تعامل مفید و سازنده داشته باشند، خواهیم دید سد بی‌اعتمادی میان مردم و کارگزاران شکسته خواهد شد.

زاویه

ما به هم زل می‌زنیم، چون از هم می‌ترسیم

این که به ذهن هجوم بیاورند. برای همین هم ممکن است در کمتر از یک دقیقه تا ته یک قصه را بروید و برگردید. حالا تصور کنید درست وسط فکرهای مختلف و ناجوری که همه ذهن شما را درگیر کرده، آسانسور از حرکت می‌ایستد. همه جا تاریک می‌شود و فکرها به صد برابر اندازه قبلی می‌رسد. فکرهایی که در تاریکی و یک آسانسور گیر کرده بین طبقات با یک آدم غریبه که حالا چشم‌هایش بانور کم‌جان موبایل ترسناک‌تر هم شده می‌تواند دمار از روزگار هر کسی در بیاورد. دوستم تعریف می‌کند که در همان ۵ دقیقه‌ای که ماموران مترو برای کنترل آسانسور اقدام کردند و دوباره چراغ کم‌سوی اتاقک روشن شود حتی به اجزای به قتل رسیدن توسط این مرد و دیدن مراسم تسبیح جنازه خودش هم فکر کرده و کل اتفاقی که در ۷ دقیقه تمام شده، او را به اندازه همه سال‌هایش ترسانده ماجرا اما بین ترس‌ها و دلهره‌هایش تمام می‌شود و با باز شدن در آسانسور، مرد با هیبت ترسناکش بدون هیچ حرفی و متشخص‌تر از هر آدم دیگری مسیرش را می‌گیرد و می‌رود. آب از آب تکان نمی‌خورد و همه چیز به حالت عادی برمی‌گردد...

ما آدم‌های ترسو؛ ما آدم‌هایی که چشم در چشم هم زل می‌زنیم و همدیگر را خلاف‌کار می‌دانیم و به یکدیگر اعتماد نداریم، اینجور وقت‌ها بیشتر می‌ترسیم. وقت‌هایی که از یک کوچه خلوت عبور می‌کنیم اما به محض این که

ما آدم‌های ترسو؛ ما

آدم‌هایی که چشم در چشم

هم زل می‌زنیم و همدیگر را

خلاف‌کار می‌دانیم و به یکدیگر

اعتماد نداریم، اینجور وقت‌ها

بیشتر می‌ترسیم به محض

این که می‌بینیم یک غریبه

از رویه‌روی ما می‌آید مسیر

عضو می‌کنیم

کسی آن را پیدا می‌کند نه

سالمنند بود و نه معلول، که

تنها جزو آدم‌های خستهای

بود که حوصله نفس‌های

به شماره افتاده بعد از طی

کردن ۶۰ تا پله را نداشت.

همان دوست تعریف می‌کرد

که یک شب و درست زمان

خلوتی‌های مترو می‌همیشه

شلوغ، یک آدم با ظاهر نسبتاً

ترسناک با او سوار آسانسور

شده است. آدمی که اگر چه

توی چشم‌هایش زل زده اما رویه‌رویش ایستاده

و منتظر بالا رفتن آسانسور شده. همان دوست

بعدها تعریف می‌کرد که در همان چند ثانیه و تا

قبل از این که آسانسور یکباره دچار مشکل شود

و از حرکت بایستد به همین چیز فکر کرده است.

به این که ممکن است هر لحظه این آدم با هیبت

ترسناکش چاقو را بگیرد کنار پهلوش و دار و

ندارش را بخواهد و او هم از ترس، بین طبقه منفی

یک و دو تمام دار و ندارش را دو دستی تقدیمش

کند. فکرهای بد گاهی به تائیه هم نمی‌رسند برای

ذره بین

سفید شیری

هم هرگز نمی‌رسی. می‌گویم این خیابان را صاف بروید می‌رسید اما از پارکینگ همین ساختمان پزشکان هم می‌توانید بگذرید، راه‌تان نصف می‌شود. در انتهای پارکینگ را که باز کنید، می‌شود خیابان ساسان. سفیدی‌اش در سایه ورودی ساختمان محو می‌شود و من به عابر بانک کنار ساختمان می‌روم. تنها چند دقیقه کافی است که انعکاس صیابی آشنا نباید که فریاد می‌زند. چند برابر شده. نمی‌دانم چطور اما ناگهان خود را میان جمعیتی می‌بینم که مردی بیش‌از پیش نشسته، پیرمردی که حالا سفیدی تن و لباس و مویش قرمز است. قرمز خونی. از آنها که این مقدارش را فقط در فیلم‌های اکشن می‌شود دید. حالا قیافه‌اش اما آشنا نیست. می‌گوید کیغم را برد. در روز روشن. همان که زخم بافته بود. همان که قرار بود چون در گردنم است کسی نتواند بزند و ببرد. کیغم را برد. و وسط این همه ماشین، زخم می‌گفت سفید نشوی، که سفیدی چشم آدم‌ها را می‌گیرد. که مثل آنها می‌شوی برای دردها... زخم می‌گفت سفید نشوی امروز که همه دار و ندارمان در این کیف است سفید نشوی! من اسفا فقط به بدترین میانبر زندگی ام خیره شده بودم. به پارکینگی که کسی در این منتظر نشسته بود تا شاید آدمی بخواد راهش را نزدیک کند. تا شاید کسی بخواد زودتر برسد. کسی که حتی ماشین هم ندارد. کسی که خسته است. کسی که سفید پوشیده.



سال ۸۶، سقوط ۲ نفر از چرخ و فلک پارک ارم در سال ۸۳، سقوط دختر و پسر جوان به علت شکسته شدن میله‌های نگهدارنده بشقاب پرند بوستان شاهد در سال ۸۷، سقوط صندلی پرند یکی از شهربازی‌های اطراف تهران در همان سال، مرگ دختر ۱۶ ساله در شهربازی بسج و سقوط مرگبار دختر نوجوان در تونل هوایی شهربازی ورامین در سال ۹۱ و حوادث مشابه دیگری که همگی در شهربازی‌های کشورمان در چندسال اخیر رخ داده‌است و قطعاً آخرین حوادثی نیست که شاهد بوده‌ایم. گاهی این سوال در ذهنم می‌چرخد که آیا آرامش و امنیتی که تکنولوژی و مدرنیته برایمان به ارمان می‌آورد، به آرامش و امنیتی که از ما سلب می‌کند، می‌آزد؟

به قیمت از دست دادن آسایش

شهربازی آمند و جانان را از دست دادند. آخرین این حوادث، از دیهشت سال جاری بود که ترن هوایی پارک ارم تهران، از ریل خارج شد و از ارتفاع ۸ متری، به شدت به زمین برخورد کرد و موجب شکستگی گردن دو دختر جوان و سوختن بدن‌ها شد. فرد سوم شد پنجم از دیهشت نیز در پارک آبشار شهر کاخک در استان خراسان رضوی بر اثر ترکیدن یک سر سره بادی دو پسر بچه ۶ ساله جان خود را از دست دادند و یک کودک دیگر نیز زخمی شد. افرادی که برای استراحت، سرگرمی و خوشگذرانی به

شهربازی آمند و جانان را از دست دادند. آخرین این حوادث، از دیهشت سال جاری بود که ترن هوایی پارک ارم تهران، از ریل خارج شد و از ارتفاع ۸ متری، به شدت به زمین برخورد کرد و موجب شکستگی گردن دو دختر جوان و سوختن بدن‌ها شد. فرد سوم شد پنجم از دیهشت نیز در پارک آبشار شهر کاخک در استان خراسان رضوی بر اثر ترکیدن یک سر سره بادی دو پسر بچه ۶ ساله جان خود را از دست دادند و یک کودک دیگر نیز زخمی شد. افرادی که برای استراحت، سرگرمی و خوشگذرانی به

شده است. اما گاهی وسایل و تجهیزات ساخته شده برای بودیم؛ خسته از سر کار برمی‌گشتم؛ صدای مردی می‌آمد که در واگن مترو دستفروشی می‌کرد: «چشم‌بند خواب برای استراحت و رفع خستگی چشم، فقط ۲ هزار تومان...» به این فکر افتادم که انسان چه موجود عجیبی است؛ از علم و تکنولوژی برای آرامش و امنیت بیشتر خود استفاده می‌کند؛ اما در عمل، قضیه متفاوت می‌شود. برق و چراغ را برای روشنایی اختراع می‌کند، اما برای شب بیداری از آن بهره می‌برد که به دنبال آن کم‌خوابی و بی‌خوابی است و احتمالاً خوابیدن در زمانی که خورشید طلوع کرده است؛ حالا اختراع دیگری می‌کند برای مقابله با اختراع پیشین؛ چشم‌بند خواب برای خوابیدن در زمانی که هوا روشن شده است. اما گاهی وسایل و تجهیزات ساخته شده برای